



بررسی شخصیت‌های رمان هری پاتر بر اساس دیدگاه‌های اریک فروم
درباره آزادی مثبت و عشق

فائزه هرمز نژاد^۱، ایوب دبیری^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۸/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۲۲

چکیده

در این پژوهش سه کتاب هری پاتر و محفل ققنوس، هری پاتر و شاهزاده دورگه و هری پاتر و یادگاران مرگ براساس نظریه آزادی مثبت و یا پذیرش آزادی از دیدگاه اریک فروم بررسی شدند. فروم در کتاب *گریز از آزادی* افرادی نظیر هری و دوستانش را افرادی خود انگیخته و آزاد معرفی می‌کند که دردوراهی آزادی مثبت و منفی، پیشرفت به سمت آزادی مثبت را انتخاب می‌کنند و در کتاب *هنر عشق ورزیدن*، عشق و کار مولد را راه رسیدن به این استقلال شخصیت و خودانگیختگی می‌داند. خود تخریب‌گری درواقع همان آزادی منفی است که یکپارچگی وجود انسان را تخریب می‌کند و عشق نه در معنای بخشیدن و باز پس گرفتن بلکه عشقی بالغ که همراه با شناخت، توجه، مسئولیت‌پذیری و احترام است باعث می‌شود انسان از وجود یکپارچه‌اش مراقبت کند. تحقیق حاضر با بررسی شخصیت هری پاتر نشان داد که او با وجود شهرتش در دنیای جادوگری از دوستان و اطرافیانش سواستفاده نکرد، در موقعیت‌های متفاوت از جان‌ان‌ها محافظت کرد و حتی زمانی که متوجه شد از بین بردن لرد سیاه بدون مرگ خودش امکان‌پذیر نیست از جان خودش هم گذشت و در موقعیت‌های مختلف زندگی‌اش عشق و از خود گذشتگی را انتخاب کرد. در مقابل تام ریدل حتی از هویتش به علت عادی بودن متنفر بود و آن را به لرد ولدمورت تغییر داد، هیچ دوستی نداشت و به بدترین شکل ممکن بر دیگران اعمال قدرت می‌کرد و آن‌ها را شکنجه می‌داد و آن‌ها را به خاطر دست یافتن به جاودانگی و احساس تهدید قدرت‌ش به قتل رساند.

کلیدواژه‌ها: آزادی مثبت، آزادی منفی، عشق بالغ

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران

۲. نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان انگلیسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران

جی. کی رولینگ^۱ خالق رمان‌های هری پاتر

جی. کی رولینگ در سری رمان‌های هری پاتر^۲، هری پاتر را به عنوان پسری یتیم که خانواده اش توسط جادوگر سیاهی به نام لرد ولدمورت^۳ کشته شده اند به تصویر می‌کشد که همراه با خانواده‌ی خاله اش که تنها کسانی هستند که او در این دنیا دارد تحت شرایط سختی زندگی می‌کند و در سن یازده سالگی متوجه می‌شود که به دنیایی دیگر تعلق دارد، به دنیای جادوگری. درمقابل هری پاتر، تام ریدل^۴ قرار دارد که لقب لرد ولدمورت را برای خودش انتخاب کرده و سیاه‌ترین جادوگر قرن لقب گرفته ست و او نیز مانند هری در کودکی در پرورشگاه بزرگ شده و پدرومادری نداشته است اما تفاوت عملکرد این دو نفر را می‌توان در کتاب یتیم در داستان‌های مصور و تخیلی از قرن ۱۹م تا به الان^۵ دید. در این کتاب نویسندگان اشاره کرده اند که "هری و ولدمورت به عنوان افرادی که در گذشته با یتیم بودن دست و پنجه نرم کرده اند تا جایگاه خود را در جهان پیدا کنند اما راه‌های متفاوتی را انتخاب کردند" (جیمینیچ^۶، پوشمن نالنز^۷، سدلمایر^۸، و وندر بک^۹، ۲۰۱۸، ص ۹). در این کتاب آن‌ها اشاره کرده اند که هری معتقد بود داستانش در ارتباط با دیگران است که معنا پیدا میکند نه به تنهایی اما ولدمورت خودش را منبع همه چیز می‌دانست. در تحقیق دیگری که توسط جان کیلینگر^{۱۰} انجام شده است به تفاوت شخصیت و انتخاب هری پاتر و ولدمورت بیشتر اشاره شده است. از نظر کلینگر، بن مایه‌ی اصلی رمان‌های هری پاتر عشق، از خودگذشتگی و روابط دوستانه ست. او هری را شخصیتی مسیح گونه می‌پندارد که عشق به او قدرت داد در مقابل ولدمورت بایستد و حتی از خودگذشتگی کند و جان خودش را نیز به خطر اندازد. کلینگر (۲۰۰۸) عشق را همان توجه و اهمیت دادن به دوستان و دیگران و آن را عنصر کلیدی وجود انسان می‌شمارد. بر این اساس تحقیق حاضر، رمان‌های هری پاتر را براساس دو دیدگاه آزادی و عشق اریک فروم بررسی می‌نماید.

اریک فروم

اریک فروم یک روانکاو با نگرش اجتماعی است که تاکید ویژه‌ای بر پویایی شخصیت انسان دارد و معتقد است شخصیت انسان نه تنها به تجربیات سال اول زندگی بلکه به تجربیاتی که در طول زندگی با آن‌ها مواجه می‌شود نیز بستگی دارد و قابلیت تغییر دارد. رینرفانک^{۶۱} در کتاب اریک فروم: شجاعت انسان

1. J.K. Rowling
2. Harry Potter
3. Lord Voldemort
4. Tom ridel
5. The Orphan in Fiction and Comics since the 19th Century
6. Marion Gymnich
7. Puschmann-Nalenz
8. Sedlmayr
9. Vanderbeke
10. Rainer Funk

بودن به این موضوع اشاره کرده است: "فروم شخصیت را بخشی از هویت در نظر گرفته که قابلیت کسب کردن و شکل گرفتن دارد و این در نقطه مقابل به ارث بردن و صفات روانی غریزی ست... شخصیت منحصر به صفات روانی اطلاق می‌شود که در پاسخ به تجربیات فراگرفته شده اند" (فانک ۱۹۸۲، ص ۳۰). این نکته اهمیت انتخاب را در هر فرد نشان می‌دهد. حسن حسنی در تحقیق خود به نام *گریز از آزادی* به این مسئله اشاره می‌کند که بهتر است مرحله‌ی دیگری نیز به مراحل آزادی تحت عنوان مرحله پیش از آزادی اضافه شود. از نگاه او "به نظرمی رسد که آزادی منفی یک مرحله ثابت نیست چرا که فرد تنها تر، منزوی تر، ترسو ترمی شود و یا به عبارتی دیگر آزادی منفی نقش یک گذر را دارد" (حسنی، ۲۰۱۱، ص ۵). این بدان معناست که فرد می‌تواند از مرحله آزادی منفی گذر کند و به سمت آزادی مثبت برود و این بسته به انتخاب خود فرد دارد. بر همین اساس برخی شخصیت‌های رمان معروف هری پاتر بر اساس انتخاب‌ها و ریشه انتخاب‌هایشان تصمیم می‌گیرند زندگی‌شان را فدای دوست و افراد جامعه شان کنند، از آن‌ها مراقبت کنند و به احساساتشان توجه کنند، آن‌ها را همان طور که هستند بپذیرند و آرزوها، توقعات و احساساتشان را بشناسند و این یعنی از احساس امنیت فاصله می‌گیرند و چرایی این انتخاب‌ها و ریشه‌ی آن‌ها در شخصیت‌های رمان یکی از سوالاتی ست که بر اساس نظریه فروم به آن پاسخ داده خواهد شد.

اریک فروم و دوگانه گریز از آزادی و پذیرش آن

فروم در دو کتاب *گریز از آزادی*^۱ و *هنر عشق ورزیدن*^۲ به معنای دوگانه‌ای از آزادی اشاره می‌کند که نوع اول آن گریز از آزادی و وابسته ماندن به امنیت پوشالی ست که آزادی منفی هم نام گرفته ست و نوع دوم آن پذیرفتن آزادی و گذشتن از آزادی منفی و امنیت پوشالی آن است که آزادی مثبت نامیده می‌شود. فروم در کتاب *گریز از آزادی* اشاره می‌کند: "اگرچه آزادی استقلال و عقلانیت برای انسان به ارمغان می‌آورد، او را تنها و در عین حال مضطرب و ناتوان می‌کند. این انزوا غیرقابل تحمل است و جایگزین‌هایی که فرد با آن‌ها مواجه می‌شود نیز فرار از آزادی ست به سمت اتکا و تسلیم شدنی جدید یا پیشرفت به سمت فهم کامل آزادی مثبت" (فروم، ۲۰۱۳، ص ۶). او معتقد است هر فرد در بدو تولد نوعی جدایی اولیه را تجربه می‌کند که جدایی از گره‌های اولیه نام دارد و همان جدایی فیزیکی مادر و فرزند است و شروع به رشد کردن از لحاظ جسمی، احساسی و روانی می‌کند، اما همان قدر که در این مرحله که شخصیت پذیری نام دارد پیش میرود بیشتر از احساس امنیت اولیه فاصله می‌گیرد و در واقع تنهایی را تجربه می‌کند. "هرچقدر که کودک بیشتر رشد میکند و به میزانی که از گره‌های اولیه جدا می‌شود، بیشتر جستجوی خود را به سمت استقلال و آزادی گسترش می‌دهد" (فروم، ۲۰۱۳، ص ۳۰). این تنهایی در نتیجه آگاهی کودک از جدا شدن و جدا بودنش از دیگران ایجاد می‌شود و نه تنها باعث احساس ضعف و اضطراب می‌شود بلکه باعث می‌شود فرد خود را به نوعی به اطرافیان و دنیای

1. The Escape from Freedom
2. Art of Loving

اطرافش مربوط کند یا به اصطلاح سلطه‌پذیری را انتخاب می‌کند اما این سلطه‌پذیری تنها در ظاهر به او احساس امنیت می‌دهد درحالی که در ناخودآگاه فرد، باعث افزایش ناامنی و ضعف می‌شود. "به صورت آگاهانه، کودک ممکن است احساس امنیت و رضایت داشته باشد اما به صورت ناخودآگاه متوجه می‌شود، دست برداشتن یا تسلیم کردن قدرت و یکپارچگی وجودش بهایی ست که می‌پردازد" (فروم، ۲۰۱۳، ص ۳۱). در نتیجه فرد برای رهایی از حس طاقت‌فرسای اضطراب و تنهایی و ناتوانی روبرو شدن با دنیای اطراف دو راه دارد: اول اینکه از این آزادی بگریزد ولی شاد و مستقل نباشد و دوم اینکه به وسیله عشق و کار مولد این آزادی را بپذیرد و به یکپارچگی وجود برسد. سوال دیگری که درصدد پاسخ دادن آن از دیدگاه فروم هستیم نمود آزادی مثبت به وسیله عشق در شخصیت‌های رمان هری پاتر است که چگونه عشق در دوره‌های امنیت و آزادی، به این افراد کمک می‌کند. چاوز^۱ در کتاب *خوانش هنر عشق ورزیدن / اریک فروم و یا چرا عشق یعنی چیزی نبخشیدن* به این موضوع اشاره می‌کند: "او عشق و هنر عشق ورزیدن را تنها راه مشروع غلبه انسان بر جدایی می‌داند. عشق راه برقراری رابطه‌ای صادقانه با دیگران است که یک زندگی اخلاقی و با معنا براساس آن قابل زیستن است" (چاوز، ۲۰۱۵، ص ۱۱). این بدان معنا نیست که افرادی که به مرحله آزادی مثبت رسیده‌اند، آزادی منفی را تجربه نکرده باشند بلکه به معنای انتخاب متفاوت این افراد است که به جای وابستگی به دیگران و تخریب کردن و هم‌رنگی اجتماعی، عشق را انتخاب می‌کنند و براین اساس به خودانگیزگی و استقلال کامل می‌رسند. از جمله افرادی که میتوان مثال زد خود هری پاتر است که در طی پیدا کردن جان پیچ^۲‌ها یا اشیایی که ولدمورت بخشی از روحش را در آن‌ها پنهان کرده بود به دنبال پیدا کردن سه یادگار مرگ بود که فرد را ارباب مرگ می‌کرد و این هری را در جستجوی قدرت به تصویر می‌کشد، قدرتی که عطش رسیدن به آن در ظاهر می‌توانست امنیت ایجاد کند و به جای استقلال فرد، او را بیش از پیش وابسته کند. "او خودش را تصور می‌کرد درحالی‌که صاحب یادگاران مرگ است درمقابل ولدمورت، کسی که جان پیچ‌هایش دیگر قدرتی ندارند" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۷۷۷). اینجا هری خود را ارباب مرگ تصور می‌کند و قدرت ولدمورت را درمقابل خودش ناچیز می‌داند. برای لحظه‌ای عطش رسیدن به این قدرت و شکست ولدمورت باعث شده بود فراموش کند که مبارزه‌ی اصلی او یعنی از بین بردن جان پیچ‌ها چقدر اهمیت دارد.

از دیگر شخصیت‌های داستان که می‌توان به او اشاره کرد سوروس اسنیپ^۳ است که در ابتدا از طرفداران لرد سیاه است اما در ادامه عشق را انتخاب می‌کند، عشقی که نه حاصل گرفتن بلکه نتیجه تماماً بخشیدن است. عشق او به لیلی مادر هری پاتر باعث شد او بر احساس نگرانی و عدم امنیت غلبه کند و شخصیتی یکپارچه و مستقل داشته باشد و برای حفاظت از جان پسر لیلی، زندگی خودش را به خطر اندازد و به عنوان جاسوس در کنار لرد سیاه قرار گیرد. "نمی‌تونی صبر کنی تا به اسمشو نبر ملحق بشی نه؟ او دهنشو باز کرد تا چیزی بگه اما بدون اینکه حرفی بزنه دهنشو بست. دیگه نمی‌تونم بیشتر از

1. Jeremy De Chavez
2. Horcruxes
3. Severus Snape

این وانمود کنم، تورا خودتو انتخاب کردی و من هم راه خودمو" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۶۹۲). این مکالمه بین لی لی و اسنیپ در زمانی بود که اسنیپ انتخابش را برای پیوستن به لرد سیاه کرده بود. چرا که در ظاهر می‌توانست به آن حس امنیت پوشالی زیر سایه قدرت لرد سیاه برسد، قدرتی که از نظر اسنیپ تمام و کمال بود.

مثال دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد آلبوس دامبلدور^۱ است که در عنفوان جوانی تلاش فراوانی کرد یادگاران مرگ را که شامل ابرچوبدستی، سنگ زندگی مجدد و شئل نامرئی می‌شدند گرد هم آورد و بر دنیا حکومت کند اما در میانه راه متوجه شد این عطش برای قدرت نه تنها به او احساس امنیت واقعی نمی‌دهد بلکه باعث ازدست دادن عزیزانش می‌شود. بنابراین در تمام طول عمرش از مسند قدرت فاصله گرفت و عشق و مراقبت از دیگران را انتخاب کرد. "من با استعداد بودم، من باهوش بودم و می‌خواستم فرار کنم. من می‌خواستم بدرخشم. من افتخار و شکوه می‌خواستم" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۷۳۰). در اینجا عطش دامبلدور برای رسیدن به قدرت و برتری به وضوح نشان داده شده است. عطشی که باعث شد رویای برتری بر تمام مردم دنیا را در سرپیروانند و در این راه به صورت ناخواسته رابطه‌ی با برادری اش را از دست داد و باعث مرگ خواهرش شد.

هم کلاسی‌ها و دوستان نزدیک هری مثال‌های دیگری هستند که مرحله پیش از رسیدن به آزادی مثبت را تجربه کرده اند. به عنوان مثال رون ویزلی^۲ را می‌توان ذکر کرد که یکی از دوستان نزدیک هری پاتر است ولی همیشه خود را دست کم می‌گیرد و زود تسلیم می‌شود. "پدرمو مادر من مرده ان. هری فریاد زد. مال منم ممکنه همین اتفاق براشون بیفته. رون فریاد زد" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۳۲۴). این کشمکش بین هری و رون در مسیر یافتن جان پیچ‌ها به خوبی تسلیم شدن رون به ترس‌هایش را نشان می‌دهد. او از اینکه جای معینی ندارند و نمی‌توانند در هر وعده غذای خوب بخورند زود خسته و تسلیم می‌شود و تصمیم می‌گیرد دوستانش را ترک کند اما فوراً پشیمان می‌شود و باز می‌گردد. نویل لانگ باتم^۳ از دیگر هم کلاسی‌های هری است که از ابتدا پسری وابسته به کمک دیگران و دست و پا چلفتی ست که حتی قادر به اجرای ساده ترین جادوها هم نیست اما در انتهای داستان تغییرات اساسی را رقم می‌زند و با قدرت لرد سیاه مبارزه می‌کند و تسلیم نمی‌شود. "نویل نفس عمیق کشید و به سقف نگاه کرد و سرتکان داد. ... بسیار خب چیزی برا خجالت کشیدن وجود ندارد. خانوم لانگ باتم با عصبانیت گفت" (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۱۶۴۸). مکالمه بین نویل، مادر بزرگش و هم کلاسی‌هایش نشان از شخصیت نویل در ابتدا دارد که نمی‌تواند به مادر بزرگش نشان دهد که دوست ندارد دوستانش راجع به پدرمو مادرش و اینکه آن‌ها در بخش روانی بیمارستان بستری اند چیزی بدانند. او شجاعت این را ندارد که با مادر بزرگش مخالفت کند اما در انتها انتخاب می‌کند که متفاوت باشد. انتخاب می‌کند که استقلال داشته باشد و از جان خودش برای حفظ جامعه اش می‌گذرد.

1. Albus Dumbledore
2 Ron Weasley
3 Neville Longbottom

همه افرادی که از آن‌ها نام برده شد، افرادی در مرحله انتخاب هستند بین دوراهی وابسته ماندن و تسلیم شدن به قدرتی بزرگتر و یا تجربه یکپارچگی و به عنوان فردی آزاد و مستقل زندگی کردن. آن‌ها افرادی خودانگیخته هستند که عشق را انتخاب می‌کنند و آزادی را می‌پذیرند. اریک فروم از چنین فردی به عنوان یک فرد خود انگیخته نام می‌برد که احساسات، علایق، آرزوها و افکارش اصالت دارد و متعلق به خودش است. او راه دستیابی به این مرحله را عشق می‌داند که فرد را از اضطراب جدایی و تنهایی رها می‌کند. "فقط یک راه حل مولد و امکان پذیر درباره رابطه یک انسان با جهان وجود دارد، اتحاد فعال او با دیگران و فعالیت خودجوش او یعنی عشق و کار که او را یک بار دیگر با جهان پیوند می‌دهد اما نه از طریق گروه‌های اولیه بلکه به عنوان فردی آزاد و مستقل" (فروم، ۲۰۱۳، ص ۳۶).

عشق بالغ

از دیدگاه فروم تنها عشقی که باعث می‌شود فرد به سمت آزادی مثبت پیش برود و به وجودی یکپارچه دست یابد عشق بالغ است. "عشق بالغ اتحادی است که تحت حفاظت یکپارچگی فرد است" (۱۹۵۶، ص ۳۵). عشقی بالغ است که یکپارچگی وجود انسان را به هم نزند و چهار ویژگی توجه، احترام، مسئولیت پذیری و شناخت را داشته باشد. "توجه، مسئولیت پذیری، شناخت و احترام متقابل به هم وابسته اند. آن‌ها نشانه رویکردی هستند که در یک فرد بالغ بروز می‌کند، فردی که قدرت‌های خودش را سودمندانه ارتقا میدهد." (فروم، ۱۹۵۶، ص ۴۷). فروم در این قسمت از کتاب هنر عشق ورزیدن اشاره می‌کند که این چهار ویژگی از عشق بالغ در انسان بالغ نیز دیده می‌شود. در این پژوهش، ویژگی‌های عشق بالغ که در یک فرد خودانگیخته وجود دارد در شخصیت‌های رمان هری پاتر بررسی شده است.

توجه یا اهمیت دادن

بر اساس دیدگاه فروم این ویژگی از عشق یعنی توجه به احساسات فرد دیگر که توأم با داشتن احساس دغدغه نسبت به آینده و پیشرفت اوست. او به زیبایی در کتاب هنر عشق ورزیدن این ویژگی از عشق را این طور توصیف می‌کند: "عشق یک نگرانی و اهمیت دادن پابرجا نسبت به زندگی و رشد کسی است که دوست می‌داریم" (فروم، ۱۹۵۶، ص ۴۱). او عشق مادر به فرزند و عشق خداوند نسبت به بنده گانش را نمونه‌ای از نمود این ویژگی از عشق می‌داند. در رمان هری پاتر، مادرش لی لی^۱، زنی که از تنها پسرش در مقابل ولدمورت محافظت کرد و خود را در مقابل هری قرار داد می‌تواند نمونه‌ای از وجود این ویژگی باشد. او به راحتی می‌توانست انتخاب کند که زنده بماند چرا که اسنیپ از ولدمورت درخواست کرده بود جان او را ببخشد اما او برای حفظ زندگی پسرش، از خودش گذشت و از این طریق نوعی حفاظت جادویی باستانی که ریشه در عشقی عمیق دارد را برای پسرش ایجاد کرد. "مادرت برای حفاظت از تو مرد. اگر چیزی وجود داشته باشد که ولدمورت قادر به فهم آن نباشد، آن عشق است. او

متوجه نشد که عشق به همان اندازه‌ی مادرت برای تو قدرتمند است و ردپایش را باقی می‌گذارد" (رولینگ، ۲۰۰۴، ص ۲۲۰). در این قسمت دامبلدور صریحا به عشق، دلیلی که باعث شد لی لی مرگ را انتخاب کند اشاره می‌کند.

توجه و نگرانی هری پاتر نسبت به دیگران و دوستانش به این ویژگی عشق بالغ اشاره دارد. به عنوان مثال در میانه میدان جنگ، هری به یک باره با خودش فکر کرد یعنی اوست که دارد باعث کشته شدن دوستانش و دیگران می‌شود؟ "در یک لحظه درنگ زمانی که برخورد و انفجارناشی از جنگ هوا را پر کرده بود، هری مردد بود. ولدمورت از او می‌خواست که این کار را انجام دهد، از او می‌خواست که بیاید. آیا او رون و هرماینی^۱ را به تله می‌انداخت؟" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۶۶۶). ولدمورت با آگاهی از اینکه هری چقدر به جان دیگران اهمیت می‌داد، اعلام می‌کرد در صورتی که هری خودش را تسلیم کند از کشتن بقیه دست برمی‌دارد و افکار هری نیز درگیر این بود که بقیه به خطر نیفتند. مثال دیگری از اعمال هری پاتر اهمیت دادن او به پسرخاله اش در زمان حمله دیوانه سازها بود. با وجود اینکه این پسر از هیچ آزاری نسبت به هری کوتاهی نکرده بود، هری حاضر شد تا مرز اخراج از مدرسه به علت نقض قانون جادوگری برای نجات جان او پیش برود. اتهام او در بخشی از کتاب هری پاتر و محفل ققنوس این طور بیان شده است: "... اینکه او دانسته، عامدانه و با آگاهی کامل از غیرقانونی بودن عملش و همین طور دریافت یک تذکره کتبی از وزارت سحروجادو بابت عملی مشابه در گذشته، اقدام به ایجاد یک طلسم پاترونوس در یک منطقه ماگل نشین در حضور یک ماگل کرده است..." (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۴۵۳). در واقع کاملا مشخص است که هری با وجود اینکه می‌دانست تنبیه خواهد شد برای نجات جان پسرخاله اش اقدام به جادو کرده بود، با وجود اینکه همیشه از طرف آن پسر و خانواده اش آزار دیده بود. پراهمیت ترین کاری که هری برای نجات جان دیگران انجام داد زمانی بود که متوجه شد بخشی از روح ولدمورت درونش زندگی می‌کند و از بین رفتن ولدمورت بدون مرگ خودش امکان پذیر نیست. او انتخاب کرد که با پای خودش به استقبال مرگ برود تا خودش و دیگران را از زیر سلطه‌ی قدرت سیاه ولدمورت حفظ کند و از جان آن‌ها محافظت کند. "افکارش همچون بارانی که برینجره سردی ببارند، به رویه سخت این حقیقت انکارناپذیر برخورد می‌کرد که او باید بمیرد. من باید بمیرم. این جنگ باید تمام شود" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۷۰۸). ترس و وحشت هری از دوراهی انتخاب بین جان خودش و تمام کردن این جنگ که با نجات بقیه مساوی است در این قسمت از رمان جی کی رولینگ نشان داده شده است و همین طور انتخابش که حاضر است بمیرد و این جنگ را تمام کند.

دامبلدور از دیگر شخصیت‌های کتاب رولینگ است که نماینده این ویژگی از عشق است. او برخلاف بسیاری از جادوگران، به زندگی موجودات دیگر اهمیت می‌داد و آن‌ها را دست کم نمی‌گرفت و حقیر نمی‌دانست. "ریچر^۲ چیزی ست که توسط جادوگران به این شکل درآمده هری. برای او باید دلسوزی کرد. زندگی او به اندازه‌ی زندگی دوستت دابی پراز بدبختی بوده است" (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۲۶۵۷). اینجا دامبلدور راجع به جن خانگی و همدردی با او با هری صحبت میکند. این اهمیت دامبلدور به

1 Hermione Granger

2 Kreacher

جن‌های خانگی را نشان می‌دهد درحالی که جادوگران دیگر از آن‌ها به عنوان خدمتکار سواستفاده و آن‌ها را تحقیر می‌کنند. او همچنین داوطلبانه از اسنیپ خواست که به جای دراگو مالفوی^۱ او را به قتل برساند به این منظور که از روح آن پسر بچه مراقبت کند. "اگر اهمیتی به مردن نمیدهی، اسنیپ با خشونت گفت: چرا نمیگذاری دراگو انجامش دهد؟" روح اون پسر هنوز اسیب ندیده. نمیخوام به خاطر من از هم دریده بشه" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۶۹۸). او نگران پسر بچه‌ای بود که از سمت ولدمورت ماموریت داشت او را به قتل برساند. او هم مانند هری، خودش انتخاب کرد که چطور بمیرد و اهمیت ویژه‌ای برای روح دیگران قائل بود.

سوروس اسنیپ دیگر شخصیت هری پاتراست که این ویژگی را در شخصیت پردازی‌های رولینگ به تصویر می‌کشد. او که از کودکی عاشق مادر هری پاتر لی لی است، انتخاب می‌کند که دیگر از ولدمورت پیروی نکند و حتی با جاسوسی کردن جان خود را به خطر اندازد. او از پسر لی لی تا آخرین لحظه محافظت می‌کند. "من برات جاسوسی کردم، به خاطرت دروغ گفتم و جون خودمو به خطر انداختم. همه چیز قرار بود واسه این باشه که پسر لی لی پاتر درامون بمونه" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۷۰۲). در اینجا اسنیپ به خطراتی که به خاطر اهمیت دادن به زندگی پسر عشقش، لی لی به جان خریده اشاره می‌کند و با این حال اصرار دارد که مراقبت و محافظتش از هری پاتر مخفی بماند و تنها در لحظه مرگش این راز را افشا می‌کند.

از دیگر افرادی که این ویژگی از عشق بالغ را دارند می‌توان به دوستان هری اشاره کرد. آن‌ها انتخاب می‌کنند در کنار پسر بی‌اشک باشند که خطرناک‌ترین جادوگر عصر به دنبالش است و در این راه از خانواده خود هم می‌گذرند. آن‌ها به حفظ جان هری اهمیت فراوان می‌دهند و خطرها را به جان می‌خرند. "من حافظه پدر و مادرمو هم تغییر دادم و اونا الان فکرمی‌کنن که واقعا وندل و مونیکا ویلکینز^۲ هستند و تنها آرزویی که دارن این هست که به استرالیا مهاجرت کنن، کاری که تا الان انجامش دادن...چشمان هرمانینی دوباره پرازاشک شد" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۱۱۲). رون و هرمانینی برای اینکه با هری در راه پرخطر پیدا کردن جان پیچ‌ها همراه باشند از خودشان گذشتند و آنقدر آینده هری برایشان اهمیت داشت که جان خود را نیز به خطر انداختند.

محل ققنوس^۳ که یک انجمن سری متشکل از جادوگرانی ست که در مقابل ولدمورت مقاومت می‌کنند از دیگر مثال‌های این ویژگی از عشق بالغ هستند. آن‌ها به علت توجه و اهمیت قائل شدن برای جان دیگران در مقابل قدرت ولدمورت سرخم نکردند و بسیاری از آن‌ها نه تنها اعضای خانواده شان را ازدست دادند بلکه خودشان نیز کشته شدند. به عنوان مثال ریموس لوپین^۴ و همسرش تانکس^۵ که به تازگی بچه دار شده بودند و در جنگ‌ها گوارتر کشته شدند را می‌توان ذکر کرد. "بیش از همه روی صحبتش با لوپین بود. ملتمسانه گفت: دقیقا بعد از اینکه پسر دار شدی ریموس...متأسفم. لوپین

1 Draco Malfoy

2 Wendell and Monica Willkins

3 Order of Phoenix

4 Remus Lupin

5 Tonks

گفت: منم متاسفم، متاسفم هیچ وقت نشناختمش اما او متوجه میشه من برا چی مردم و امیدوارم درک کنه. من سعی کردم دنیایی بسازم که اون بتونه توش شاد زندگی کنه" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۷۱۶). لویی به عنوانی عضوی از محفل ققنوس هدفشان را در یک جمله بیان کرد که آن‌ها نه تنها به جان عزیزانشان اهمیت می‌دادند بلکه دغدغه اینکه دنیا جای بهتری شود را نیز داشتند.

احترام و شناخت

احترام از دیدگاه فروم یعنی پذیرفتن دیگران همان طور که هستند و از شناخت نسبت به آن‌ها، علایق و احساساتشان ناشی می‌شود. "احترام یعنی توانایی دیدن هر شخص با فردیت منحصر به فرد خودش و همان طور که هست" (فروم، ۱۹۵۶، ص ۴۳). اما باید در نظر داشت که دیدن دیگران همان طور که هستند بدون حضور دیگر ویژگی عشق بالغ یعنی شناخت نمود نمی‌یابد. "احترام گذاشتن به دیگران بدون داشتن شناخت از آن‌ها امکان پذیر نیست" (فروم، ۱۹۵۶، ص ۴۴). هری پاتر یکی از کسانی ست که دیگران را همان طور که هستند پذیرفته است و به آن‌ها احترام می‌گذارد. به عنوان مثال می‌توان به رابطه هری با جن‌های خانگی خصوصاً دابی اشاره کرد. دابی^۱ جن خانگی که متقابلاً سعی می‌کرد تا از جان هری محافظت کند در راه حفاظت از او جان باخت و هری جسد او را با احترام دفن کرد. "تو جادوگر عجیبی هستی هری پاتر. هری در حالیکه با حواس پرتی جای زخمشو می‌خاروند پرسید: از چه نظر؟ و جن جواب داد: تو قبرشو کندی" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۵۰۲). هری با شناخت نسبت به آرزوی دابی برای آزاد بودن، او را همان طور پذیرفته بود و سعی نمی‌کرد بر او اعمال قدرت کند. او دابی را همچون خودش می‌دید و بنابراین وقتی او جاننش را به خاطر هری از دست داد، قبرش را خودش حفر کرد. از دیگر مثال‌هایی که در شخصیت هری وجود داشت رابطه او با اسنیپ بود. در تمام طول سال‌های تحصیلش در هاگوارتز به هرنحوی اسنیپ باعث تحقیر و آزار هری شده بود اما زمان درس چفت شدگی ذهن که در آن جادوگران می‌آموزند ذهن خود را در مقابل نفوذ دیگران ببندند و در واقع از افکارشان محافظت کنند، وقتی به طور اتفاقی هری وارد ذهن اسنیپ شد و کارپدرش را در مقابل او دید، با او همدردی کرد. آنقدر احساس بد اسنیپ را می‌شناخت و درک می‌کرد که سعی کرد از او به خاطر تحقیر و مسخره شدن توسط پدرش عذرخواهی کند. "چیزی که باعث وحشت و ناراحتی هری شده بود این نبود که سرش داد زده بودند و یا به سمتش شیشه پرت کرده بودند بلکه این بود که او می‌دانست در میان یک جمع که در حال تماشا هستند تحقیر شدن چه حسی دارد" (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۲۰۷۹). او با توجه به شناختی که از حس حقارت داشت اسنیپ را همان طور که بود می‌دید و از تحقیر او در جمع ناراحت بود.

آلبوس دامبلدور یکی دیگر از شخصیت‌هایی ست که با شناخت نسبت به دیگران، احساسات آن‌ها را می‌فهمید و آن‌ها را همانطور که بودند می‌پذیرفت. یک نمونه از این پذیرش، اعتماد و رفتارش

باهاگرید^۱ است که به او شغل داده بود و به او مثل بقیه احترام می‌گذاشت. "پروفسور مک گونگال با عطوفت گفت: پروفسور دامبلدور همیشه برای نظرات ارزش قائل بود و من هم همین طور. هاگرید درحالی‌که دانه‌های درشت اشک از گوشه چشمانش بر ریش‌های درهم پیچیده اش می‌چکید گفت: خب، من میمونم. اینجا خونمه. ازسیزده سالگی خونم بوده" (رولینگ، ۲۰۰۴، ص ۴۱۲). این صحبت از طرف پروفسور مک گونگال نشان می‌دهد که دامبلدور برای هاگرید نیز مانند بقیه ارزش قائل بود و به نظرانش اهمیت می‌داد زیرا که او را همان طور که بود می‌شناخت و پذیرفته بود.

اسنیپ و مادر هری، لی لی پاتر نیز از کسانی بودند که یکدیگر را با توجه به شناخت شان از هم پذیرفته بودند. برای همین است که لی لی به جیمز^۲ و سیریوس^۳ به خاطر تحقیر کردن مداوم اسنیپ و مسخره کردن او اعتراض می‌کند و این مساله به قهر کردن او ختم می‌شود. "رهاش کن پاتر. تو فکر می‌کنی بامزه‌ای؟ اما تو فقط متکبر و از خود راضی هستی" (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۲۰۶۹). لی لی اسنیپ و احساساتش را می‌شناخت و نمی‌توانست تحمل کند که آن‌ها بی هیچ علتی او را اذیت کنند. اسنیپ نیز آنقدر نسبت به لی لی و احساسش نسبت به هری شناخت داشت که تصمیم گرفت هری را همان طور ببذیرد و از او محافظت کند. هری پسر رقیبش بود، کسی که با لی لی ازدواج کرده بود اما او پذیرفت از او مراقبت کند.

مثال دیگر دوستان هری هستند که یکدیگر را همان طور که بودند پذیرفته بودند و به یکدیگر احترام می‌گذاشتند. اضطراب نویل، نحوه عجیب و غریب بودن لونا^۴، بلوف زدن‌های رون و حتی عصبانیت هری و داد و فریادهایش از اینکه او را بی خبر گذاشته اند رفتارهایی هستند که مورد پذیرش قرار گرفته اند. "هرماینی با آشفتگی گفت: هری ما واقعا متاسفیم. چشمانش حالا ازاشک برق میزد. کاملا حق با توئه. منم اگر جای تو بودم خیلی عصبانی می‌شدم" (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۲۲۲). آن‌ها هری را درک می‌کردند و می‌شناختند و به او و احساساتش احترام می‌گذاشتند.

مثال دیگری که می‌توان عنوان کرد اعضای محفل ققنوس هستند و احترام آنان به تفاوت‌های یکدیگر. آن‌ها به ریموس لوپین که یک گرگینه بود مانند باقی اعضا احترام می‌گذاشتند و احساسات او را از بودن در این موقعیت ناخواسته درک می‌کردند. "من فراموش نکردم که درطول سالی که توهاگوارتز تدریس کردم، هرماه سوروس اسنیپ برام معجون تاج الملوک درست می‌کرد، به طرز عالی هم درست می‌کرد و من دیگه اونقدر که معمولا درماه کامل درد میکشم، درد نمی‌کشیدم" (رولینگ، ۲۰۰۴، ص ۲۱۸). اسنیپ فردی از محفل ققنوس است که نه تنها ریموس لوپین را همان طور که بود پذیرفته بود بلکه برای کمتر درد کشیدنش نیز تلاش می‌کرد. این نشان می‌دهد که اعضای محفل ققنوس هم دیگر را همان طور که بودند می‌پذیرفتند چرا که نسبت به هم شناخت داشتند.

1. Hagrid
2. James
3. Sirius
4. Luna

مسئولیت پذیری

مسئولیت‌پذیری از دیدگاه فروم به صورت پاسخ به نیازهای قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی دیگران است. "مسئولیت درمعنای واقعی اش یعنی یک عمل داوطلبانه. مسئولیت پاسخ ما به نیازهای دیگران است چه بیان شوند، چه نشوند" (فروم، ۲۰۱۵، ص ۴۳). در رابطه با این ویژگی عشق بالغ مادر هری یکی از کسانی است که نیاز هری به زنده ماندن و زندگی کردن را جزئی از مسئولیتش تلقی می‌کند و خود را قربانی می‌کند. "مادرت مرد تا زندگی تو نجات بده. او برای مدتی در تو حفاظتی ایجاد کرد که حتی فکرش را هم نمی‌کرد، محافظتی که تا به الان در رگ‌هایت جریان دارد" (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۲۶۶۸). این توضیح دامبلدور از کار لی در شبی است که ولدمورت برای قتل هری وارد خانه شان شده بود.

مثال دیگر خود هری پاتر است که مسئولیت از بین بردن جان پیچ‌ها را برعهده گرفت تا نه تنها خودش نجات پیدا کند بلکه جنگ پایان یابد و آدم‌های کمتری به خاطر او کشته شوند. "برادرت می‌دونست چطوری کار اونی که میدونی رو تموم کنه و با من درمیون گذاشت. منم میخوام ادامه بدم تا موفق بشم یا بمیرم. فکر میکنی نمیدونم چطوری ممکنه تموم بشه؟ چندین ساله که میدونم" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۵۸۴). اینجا هری صراحتاً اعلام می‌کند که این مسئولیت را پذیرفته است، حتی اگر به بهای جانش تمام شود.

دامبلدور و مسئولیتی که نه تنها درقبال هری بلکه درقبال کل جامعه جادوگری احساس می‌کرد یک مثال دیگر است. او به همین دلیل خانوم فیگ را به صورت پنهانی مسئول مراقبت از هری قرار داد و حتی در روز دادگاهش در وزارت خانه حاضر شد و از هری دفاع کرد. "دستور دامبلدور. اون ازم خواست حواسم بهت باشه" (رولینگ، ۲۰۰۳، ص ۸۰). دامبلدور پیش‌بینی کرده بود که ممکن است موقعیتی پیش بیاید که هری نیاز به کمک داشته باشد و برای همین از خانوم فیگ خواسته بود که مراقب هری باشد.

اسنیپ نیز با قرار دادن خودش در خطرافشا شدن و مرگ، مسئولیت زندگی پسر لی پاتر را برعهده گرفت. "اونو ... همشونو توبه جای امن نگه دار. لطفاً. و درمقابل چی بهم میدی؟ اسنیپ به دامبلدور خیره شد: درمقابل؟ هری انتظار داشت که او مقاومت کند اما بعد از مدتی طولانی گفت: هرچی که بخوای" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۶۹۴). در این قسمت او برای محافظت از جان کل خانواده پاتر حاضر به انجام هرکاری است و به دامبلدور التماس می‌کند که آن‌ها را در مکانی امن مخفی نگه دارد و حاضر است در مقابل هرکاری انجام دهد.

دوستان هری از دیگر کسانی هستند که این ویژگی از عشق بالغ را به صورت تمام و کمال از خود نشان می‌دهند. به عنوان مثال هرماینی برای سفرشان همه چیز را مهیا کرده و درکیفش گذاشته بود و حتی در شب عروسی لباس‌های هری و رون را نیز برداشته بود تا در صورت نیاز به فرار، از آن‌ها استفاده کنند. او عصاره آویشن و کتاب‌های مورد نیازشان را آورده بود تا در صورت زخمی شدن و نیاز به اطلاع از چیزی از آن‌ها استفاده کنند. "هرماینی گفت: جادوی گسترش تشخیص ناپذیر متقلبانه ست ولی

فکرکنم درست اجراش کردم. به هر حال من تونستم همه چیزایی که نیاز داشتیم رو تو این جا بدم" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۱۷۸). هرمایینی پیش بینی کرده بود که ممکن است درطول عروسی آن‌ها به وسایلمان نیاز پیدا کنند و بنابراین همه چیز را جمع آوری کرده بود.

محفل ققنوس مثال دیگری از مسئولیت پذیری نسبت به نیاز دیگران است. آن‌ها با آگاهی اینکه هری نیاز دارد در امنیت از محل زندگی اش تا پناهگاه جابه جا شود حاضر شدند معجون مرکب پیچیده را بخورند و شبیه هری شوند. آن‌ها با آگاهی از اینکه می‌دانستند این کار بسیار خطرناک است حاضر شدند این خطر را به جان بخرند. "همه‌ی افرادی که در این اتاق حضور دارند بالای سن قانونی هستند و آماده ان که این خطرو بپذیرن" (رولینگ، ۲۰۰۷، ص ۱۷۸). آن‌ها آگاهانه مسئولیت حفاظت از جان هری را برعهده گرفتند.

نتیجه گیری

شخصیت‌های رمان هری پاتر نوشته جی کی رولینگ درطول داستان از خودگذشتگی‌های فراوانی کرده و دست به انتخاب‌هایی حیاتی زدند. گاهی انتخاب‌هایشان به ازدست دادن عزیزانشان و حتی مرگ خودشان ختم شد اما حاضر نشدند در مقابل قدرت سیاه و کنترل گری لرد سیاه سرخم کنند و یا از او پیروی کنند. دلیلی که این افراد را از باقی شخصیت‌هایی که با ولد مورت همراه شدند و به شکنجه و کشت و کشتار هم نوعان خود دست زدند یا به سادگی پنهان شدند و حاضر نشدند در مقابل او بایستند جدا می‌کند، با بررسی این رمان از دیدگاه روانکاو مشهور، اریک فروم قابل تفسیر است. این افراد از جمله هری پاتر و دوستان و همکلاسی‌هایش، دامبلدور و سوروس اسنیپ، مادر هری و اعضای محفل ققنوس در موقعیت‌های مختلف دغدغه‌ی زندگی دیگران را داشتند و آنقدر برای زندگی دیگران اهمیت قائل بودند که از جان خودشان گذشتند، دیگران را همان طور که بودند پذیرفتند و نسبت به آن‌ها، نیازها و احساساتشان آگاه بودند و مسئولیت نیازهای آن‌ها را برعهده می‌گرفتند. آنان افرادی بودند که در انتخاب بین دوراهی آزادی منفی و تخریبگری و وابسته ماندن به قدرتی که حس امنیت پوشالی ایجاد می‌کند و آزادی مثبت که با عشق بالغ و فعالیت خودانگیزه قابل دستیابی است، آزادی مثبت را انتخاب کردند که عشق بورزند اما نه به عنوان فردی وابسته بلکه به عنوان فردی مستقل و آزاد که وجودی یکپارچه دارد.

منابع

- De Chavez, J. (2015). "Reading Erich Fromm's *Art of Loving*, or Why Loving Means Giving Nothing." *Kritike*. 9 (2), 143-160.
- Fromm, E.(2013). *The Escape from Freedom*. New York: Openroadmedia.
- Fromm, E. (1956). *Art of Loving*. New York: Harper & Row.
- Funk, R.(1982). *Erich Fromm: The Courage to Be Human*. New York.
- Gymnich, M., Puschmann-Nalenz, B., Sedlmayr, G., Vanderbeke, D. 2018. *The Orphan in Fiction and Comics since the 19th Century*. Cambridge Scholars Publishing.
- Hassaaï, H. (2011). *Erich Fromm on Freedom*. Bulletin of Yerevan University, International Relations, Political Science, 134.6, PP. 70-76.
- Killinger, J. (2008). "Love, Death, and Friendship in the Harry Potter novels." Baylor University, Center for Christian Ethics.
- Maccoby, M. (1982). Social Character versus the Productive Ideal: The Contribution and Contradiction in Fromm's View of Man. *Praxis International*: 70-83.
- Rowling, J. K. (2003). *Harry Potter and the Order of Phoenix*. Bloomsbury Publishing Plc.
- Rowling, J. K. (2004). *Harry Potter and the Half-Blood Prince*. Bloomsbury Publishing pro.
- Rowling, J. K. (2004). *Harry Potter and the Sorcerer's Stone*. Bloomsbury Publishing pro.
- Rowling, J. K. (2007). *Harry Potter and the Deathly Hallows*. The U.S.A, Reinforced library edition.

A Study of the Characters of J. K. Rowling's *Harry Potter* Based on Erich Fromm's ideas of Positive Freedom and Love

Faezeh Hormoznejad¹, Ayoub Dabiri²

Abstract

This research studied J. K. Rowling's *Harry Potter and the Order of Phoenix*, *Harry Potter and the Half-Blood Prince* and *Harry Potter and the Deathly Hallows* based on Erich Fromm's ideas of positive freedom or acceptance of freedom. Based on Fromm's ideas in *Escape from Freedom*, Harry and his friends are spontaneous and free individuals who move to positive freedom stage. In his *Art of loving* Fromm explores the ways which lead to this stage. He believed that love and productive work are the ways leading to self-independence and integration. On the other hand, self-destruction is the negative freedom which destroys self-integration. Love according to Fromm is giving, not receiving and the mature love is the one which is accompanied with care, responsibility, respect and knowledge and ultimately leads to integration. This research studied Harry Potter novels which are about a boy who didn't misuse others and friends while he was undoubtedly popular in magical world and he not only protected them but also sacrificed his own life when he understood the truth that the defeat of Voldemort was dependent on his own death. He chose love and sacrifice in contrast to Tom Riddle who had changed his identity to Voldemort because he hated common things and names. He did not have any real friends, posed power in the worst destructive ways, tortured others and murdered them because he considered them as threats to his own goal of reaching immortality.

Keywords: positive freedom, negative freedom, mature love

1. M.A. in English Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

2. Corresponding author: Department of English, Abhar Branch, Islamic Azad University, Abhar, Iran.